

ارغوان می‌بینی...

غزل لطفی

۱۹ مرداد ۱۴۰۱، هوشنگ ابتهاج، درگذشت و بنابر وصیت خودش؛ طبق گفته‌های یلدا، دخترش، پیکرش از آلمان به ایران آورده شد تا خاک وطن، خانه ابدی او باشد. البته مخالفت یکی از فرزندان سایه، باعث شد که روندی حقوقی در آلمان شکل بگیرد و آخرین سفر او با تاخیری چند روزه انجام شود. اما نهایتاً پس از اعلام رأی موافق دادگاه برای انتقال پیکر مرحوم ابتهاج به ایران، روز چهارشنبه، ۲ شهریورماه، پیکرش به وطنش منتقل شد و مراسم تشییع او روز جمعه، چهارم شهریورماه ۱۴۰۱، در مقابل تالار وحدت برگزار شد و پس از آن، با انتقال به رشت، روز شنبه ۵ شهریور ماه، سایه در زادگاهش به خاک سپرده شد. بر سر محل خاکسپاری مرحوم ابتهاج نیز اختلاف نظرهایی وجود داشت که در نهایت، باغ محتشم رشت، به عنوان آرامگاه سایه انتخاب شد. مروری بر این روزها (از درگذشت تا تدفین مرحوم هوشنگ ابتهاج) هم به‌جهت ادای احترام به این شاعر بزرگ و هم به جهت بیان چند نکته مهم است. در مراسم تدفین مرحوم ابتهاج؛ حضور داشتم. زیر آفتاب داغ تابستان و هوای گرم و شرجی شهر رشت، دوستدارانش از همان ساعات اولیه صبح برای بدرقه سایه آمده بودند و باغ محتشم؛ آرامگاه ابدی امیرهوشنگ ابتهاج، محل وداع با سایه شد. مراسم کمی بی‌برنامه بود اما امید بر این بود، در روزها و هفته‌های بعد با یک برنامه‌ریزی صحیح و برگزاری محافل ادبی، این بی‌برنامگی جبران شود. انتخاب این محل به این علت بود که شرایطی فراهم شود تا آرامگاه سایه، مکانی باشد برای جمع‌شدن اهالی فرهنگ و ادب که البته این اتفاق رخ نداد و فقط در شب‌های اول پس از خاکسپاری سایه، مردم به‌طور خودجوش کنار مزارش، با شمع‌های روشن در دست، به زمزمه اشعارش می‌پرداختند. تا ماه‌ها پس از اینکه باغ محتشم رشت، سایه‌اش را در خود جای داده بود، حتی دیوارنگاره مناسبی طراحی نشده بود. حضور کارتن‌خوابان در فصل سرما هم از مواردی بود که با انتقادات فراوان همراه بود و سرانجام توسط شهرداری رشت، ساماندهی شد. اما در یک‌سالگی که گذشت، هیچ رویداد فرهنگی در این محل برگزار نشد و مزار سایه با بی‌مهری مسوولان فرهنگ و ارشاد مواجه شد.

محلي که مي‌توانست، قراري باشد براي علاقه‌مندان شعر و ادب و جذب جوانان و برنامه‌ريزي براي بسياري از کارهاي فرهنگي! فقط شاهد حضور موردی برخي هنرمندان و دوستانشان که به شهر رشت سفر کرده بودند و يا ساکن اين شهر هستند، بود.

مراسم سالگرد ابتهاج نيز در سکوت خبري و به‌نوعي به‌صورت تقريباً خصوصي و با حضور خانواده، استاد شفيعي کدکني و علي دهباشي بر سر مزارش، در روز ۱۴ مرداد ۱۴۰۲، برگزار شد و بزرگداشت شب سالگرد هم براي ۱۸ مرداد ماه، در خانه اندیشمندان علوم انساني، در پایتخت، برنامه‌ريزي شده است.

بيان اين مطالب صرفاً به اين علت است که فرصت کار فرهنگي را دريابيم. همين مناسبت‌ها و همين رویدادها را بهانه‌اي براي آشنائي جوانان و نوجوان کشور با مشاهير ادب فارسي قرار دهيم! انتظار ميرفت براي اولين سالگرد درگذشت مرحوم ابتهاج، برنامه‌ريزي بهتري انجام شود و حداقل مراسمي در شهر رشت (زادگاه و آرامگاه سايه) برگزار شود که فرصت از دست رفت!

در مراسم تدفين پیکر سايه، احمد جلاي، سفير سابق ايران در يونسکو گفته بود: «امشب شب تاسيان سايه است. امشب مي‌توانيد اين شعر را بخوانيد.»

به‌نظرم با اين حجم از بي‌توجهي و بي‌مهري در يکسالي که گذشت؛ اگر سايه زنده بود الان در حال خواندن «تاسيان» بود؛ من نمي‌دانستم معني هرگز را

تو چرا باز نگشتي ديگر؟

آه‌اي واژه شوم

خو نکرده‌ست دلم با تو هنوز

من پس از اين همه سال

چشم دارم در راه

که بيايند عزيزانم آه...

منبع: روزنامه اعتماد 19 مرداد 1402 خورشیدی